

سوم هفدهمین جشنواره بین المللی تئاتر فجر کشور
(بخش دانشگاهی)

فِرَق دریا

خداداد رضایی

شخصیت های نمایش :

۱- عبدو

۲- ناخدا

۳- منیرو

۴- قلیچ

۵- راوی

۶- جاشو (هشت نفر گروه فرم)

صحنه :

(در عمق صحنه نمای خانه بندری که جلو آن تور ماهیگیری آویزان شده است . صدای نی غمگین بگوش می رسد گروه فرم در صحنه هر کدام نمادی از مشاغل مردم بندر را به خود گرفته اند و فیکس هستند نور بندرت روشن می شود . راوی از عمق صحنه در درب خانه بندری وارد می شود)

راوی : لیان ، شهر یادها و خاطره ها

(راوی به هر نفر که می رسد او از حالت فیکس خارج شده و مشغول کار می شود و بعد از دور شدن دو باره فیکس می شود)

راوی : بندر سرشار از همهجمله جاشوای پیر و جوان تو سایه شرعی ماشوها و لنج ها

آروم ولی زنده ، آروم اما ری پا ، آروم ولی لبریز سینه سوخته و عاشق بندریها ... آروم سی خوش لَم داده بی .

(بدون مکث همراه با دیالوگ به عقب صحنه می رود)

آسمون لیان تا لیان بی ، آبی و یه دَس بی . نه آسمون بندر، نه دریا و نه بندریها هیچکدوموشون ، هیچوقت بال بال زدن حتی یه کرکس به چیش ندیده بیدن (مکث) دریا خوب و بدش ، زشت و قشنگش ، طیفونی و آرومش ، هر چه که بی ناموس بندر بی و چون ناموس بندر یکی بی ، شهر آروم بی و پاک . وقتی دریا آبی و یه دَس باشه ، وقتی دریا تو مشت بندریا باشه ، وقتی دریا رنگ خون ندیده باشه (زانو می زند) آسمون به جز آبی شدن و آبی موندن دیه چاره ای نداره . ولی اگه شو خوسیده باشی و صبح راس بشی و چیش باز کنی و بینی دریا رنگ نداره ...

(صحنه خاموش و با تک ضربه دمام)

خیلی دیر ... خیلی دیر از اینکه بندر باید بیدار می شد ، بالاخره بیدار شد

(صحنه روشن می شود همه مضطرب و بازیگران نماد مشاغل امروزی مردم بوشهر گرفته اند)

اما دیه فرصت جمع کردن تورا و گرگوراشونم نداشتن تا زیر حمله بمبکا تکه تکه نشن . بوشهر یادگار رنجها و دردها...

(راوی به عمق صحنه میرود)

نفر اول : ظهر بی ...

نفر دوم : خیلی گرم بی ...

نفر سوم : خُرنگ آفتو اِمونم بریده...

نفر چهارم : هوای بندر مِث همیشه آروم بی که انگار ...

نفر پنجم : که انگار یه بویی تو بندر پیچیده بی ... بو غربیی که هیچکدمشون تا

امروز بیاد نداشتم هر چه بی از طرف او بی ...

نفر ششم : با ترس و وحشت جمع شدیم سر اسکله . تا با چشمون او دریا زیر و رو کنیم .

راوی : (از پشت با فریاد) دُرس بی (تک ضربه دمام) از تو دریا بی
(تک ضربه های دمام . همه وحشت زده جمع می شوند جلو سن نمایش و فیکس می شوند)

راوی : او آخر دریا وقتی پشنگه لنگر انداختن کشتی های گُت و کوچیک خارجی تو او تا قماره لنج بندر
هم خیس کرد ... همه ... همه چی فهمیدند ... غریبه ... غریبه ... دریاشون قُرق غریبه هاشده بی . اونجا بی که
به راز بی رنگ شدن دریا پی بردن . دریا از او روز دیه بی رنگ شد تا یاد دوستی و یکدستی مردم بندر ،
سی همیشه تو دل پریای دریا ، دریای جنوب پنهون بمونه تا هیچوقت نبینه او روزی که غریبه او کشتی ها
. سوا ... نه پس سوا ... نخل های دشتی و دشتستون عربده سروری بکشن ... دریا خاموش شد . (نور
خاموش می شود و مجدداً روشن می شود)

وقتی کمر کسی تا نیمه راه خُم می شه ، یا زمینی که با خاک یه عزیزی سرخ می شه همیشه فکر
نکنیم یکی از پشت خنجر می زنه ... درد بندر نه از زخمی بی که بمبکا رو کمرش نهادن ، از او دشنه
آشنایی بی که تا مُسه تو غیرتشون فرو رفت .

(راوی زانو می زند و آرام می نشیند مردم با زمزمه نوحه محلی صحنه را ترک می کنند)
و ایتطور شد که بندریا با او همه مَرَدی مُرد و زیر قد خم نکرد . چه سخت گذشت لحظه های وداع جاشوای
عاشق و هجوم بمبکای گُشنه ... چه سخت گذشت تنها موندن جوونا با دَس خالی به جنگ بمبک رفتن .
دُرسه گذشت اما خیلی سخت گذشت اسیری .

(راوی با تکرار جملات آخر به عمق صحنه رفته و با نی غمگین صحنه خاموش می شود و بعد از چند
لحظه صحنه روشن شده ناخدا / نابینا / همراه با پسرش عبدو در حال تمیز کردن تور ماهیگیری خود هستند
(

ناخدا : دستتو تگون عبدو . نصف شو شد باید جلدی باید بخوسیم . ای دریا خدا

بخدا سوا آروم بگیره روز پر برکتی داریم .

عبدو : چه برکتی بُوا . خیلی وقته که برکت از ای دریا رفته

منیرو : (از میان پنجره اتاق) برکتش نرفته ، برکتشش مٹ خیلی چپای دیه ازمون
گرفتن

ناخدا : باید خدای شکر کنیم که هنوزم خیلی چپا داریم که باید قدرشو بدونیم

عبدو : می چی داریم بُوا . همه چپامون گرفتن . یه روزی ای بندر شلوغ و آباد بی

مردای بالاسون آرزو بندرمون داشتن ، دریا بی و برکت، دریا بی و ماهی ،

دریا مال خُمون بی . تورامونو هر جا می خواسیم پهن می کردیم و ماهی

صید می کردیم نه مٹ ایسو که سیمون جا معلوم کردن . تازه یه دو تا ماهی

هم که می گیریم بوی گند اسارت می ده .

ناخدا : چاره چنه بوا جون ، از ای زمینای خشک و بی حاصل اطراف بندر هم که

کاری ساخته نی تازه اونم کار ما نی . ما یه عمره رو دریا کار کردیم

منیرو : (وارد شده و با حالت قهر گوشه ای می نشیند) دیه خسته شدم از خُم . از

زندگی ، بیچاره خُم که دارم می سوزم . بُوا صد دفعه سیت گفتم بیو ماهم

مٹ بقیه از ای خرابه خونه بریم یه آبادی دیه که لااقل نون و اُویی گیر بیا ،

دَس رو دَس نهادی و جُنُب نخوردی . سی کن بوا اونای که رفتن دُبی و
کویت وضعشون چطور شده ، ولی ما چه ؟ ما چه داریم ؟

عبدو : میگن اونور او درامدش خوبه

ناخدا : (بغض گلویش می گیرد) شما حق دارین بوا . می فهمم دارین سختی
می کشین ، ولی موهَم نمی تونم با ای چیش کور ای بندر ول کنم برم تو یه
مشت اجنبی زبون نفهم زندگی کنم اونجا آدم خوار و کور میشه .
(با آه و افسوس) مو از ای بندر خاطره ها دارم .خاطره ستاره اون مادر
خدایامرزتون . خاطره گُت شدن شماها . (بلند شده جلو سن می آید)
یادش بخیر اوسالهای آباد ، میگن وقتی سال آباده دریا هم برکتش بیشتره .
(چهره اش شادابتر می شود) او سالهای آباد و پر برکت هی هی .
بارون بی ، صدا برق و گرمبه امون نمی داد . (ادا در می آورد) گر گر گر
گمبو

(رو زمین می افتد سپس سرش را بلند کرده و کف یکی از دستش را رو به
بالا گرفته) بعدشم صدای شُرشر بارون .

منیرو : دیه فایده نداره بوا . دیه از او سالها خبری نی . ای از این قحطسالی این هم
از دریا که ازمون گرفتن آخه تا کی باید پس مونده این و اون بخوریم ؟
ناخدا : پرت و پلا نگو منیرو .

منیرو : دلم به حال خُم می سوزه . از موقعی که خُمو شناختم تا ایسو تو عزا و ماتم
بیدم .

عبدو : بلا نسبت ما هم آدمیم . آخه چرا نباید ما هم مِت بقیه زندگی کنیم . اینجا
هم که هشت ماه از سال گرمه ، جهنمه (صدای رادیو عربی) بفرما بازم
بگو دبی بد . ولات غربت بد ، می شنوی یا نه ؟ مردم رادیو تلویزیون
دارن، اونا دلشون خوشه . چون زرنگن . اما ما چه داریم ؟ یه تور پاره پاره
ماهگیری و یه بلم کهنه که معلوم نی امروز چهارچوبش در ره یا سوا .
ناخدا : بوا نمی تونم ، والا نمی تونم . چی از جونم می خواین . بوا مو هم آدمم
حالیتم . آخه چطوری با ای چیش کور و بدبختی از اینجا دل بکنم . مادر
خدا بیامرزتون اینجا زیر هزار من گِل خوسیده ما ولش کنم بریم .تموم ابا و
اجدادمون اینجا بیدن و با همه سختیها ساختن خُب ما هم می سازیم . تازه
ای قراره ای بندر ول کنیم و بریم غربت پس کی تو ای خرابه خونه
می مونه دار و ندارمونم قلیچ صاحب میشه .(مصمم) نه مو تو ای شرحی و
شوره زار دنیا اومدم می خوام تو همی شوره زارم چالم کنن .

عبدو : بشرطی که کسی باشه مُردتو چال کنه .

ناخدا : عبدو معلومه حرف حسابت چنه ؟

عبدو : بوا ای همه دریا ما هنوز تشنه ایم و ای همه زمین هنوز گشنه ایم . مو میگم
ای قراره بمونیم نباید دَس رو دَس بذاریم تا هر چه میخوان سرمون در بیان

ناخدا : خُب میگی چه خاکی تو سرم کنم ؟

عبدو : به عقل ناقص مُو باید بزَنیم به دریا . به هر جا که دلمون می خواد از مطاف تا دیلم . سی چه سیمون جا مشخص کردن . دریا که مال اسارت نی ، ای همه جوش و خروش دریا مال اینه که آزاده و الا دریا نه موجی داشت نه جنب و جوشی .

منیرو : بوا عبدو راس میگه

(صدای کوبیدن در از بیرون بگوش می رسد)

ناخدا : ای موقع شو کیه ؟

منیرو : یعنی کی می تونه باشه ؟

(صدای پارس سگ)

منیرو : ایسو سی چه وایسادین ؟

ناخدا : خدا خیرش کنه . خیلی ساله که ای موقع شو در خونمون نزدن .

(صدای در تند تر می شود)

عبدو : مُو می رم در باز کنم ببینم کیه (فانوس را برداشته از صحنه خارج می شود)

ناخدا : لاله الاالله

(صدای مبهم بگو و مگویی از بیرون بگوش می رسد که هر لحظه تند تر

می شود و بعد از چند لحظه به وسط صحنه پرت شده و قلیچ وارد می شود)

ناخدا : قلیچ !!!! ها قلیچ ای موقع شو چه گرفتاری سیت پیش اومده ؟

قلیچ : (عصبی) اومدم اینجا بهتون بگم هر چه زودتر گورتون از بندر گم کنین .

ناخدا : ایسو سی چه تو همی بیو بشین

قلیچ : نه همی که گفتم

ناخدا : خُب بگو چه شده ؟

قلیچ : (عصبی تر) می خواسین چه بشه . او چی که دلتون می خواسه شده .

ناخدا : مُو که ار حرفات سر در نمیارم .

قلیچ : حق داری نفهمی ناخدا . چون سراغ (اشاره به عبدو) اون کره خرت

نداری چه دسته گلی به او داده .

(عبدو می خواهد به او حمله کند ناخدا دستش را جلو می آورد)

منیرو : (از میان پنجره) یعنی عبدو رو دیوار کی بالا رفته ؟ خیلی داری گنده تر

از دهن حرف می زنی مواظب حرف زدناش باش . ادب هم خوب چیزیه

قلیچ : (رو به منیرو) تو کی یاد گرفتی زبون تو دهن بچرخونی و کلوم بپرونی ؟

ناخدا : حرف نزن منیرو . برو تو (رو به قلیچ) خوب نگفتی چی شده ؟

قلیچ : عبدو سرش به جایی رسیده که رفته لاپرت مونه داده . مُو نمیدونم چه بدی

بهتون کردم . بد کردم که مدرسه و هزارون آبادی تو ای بندر ساختم ؟

عبدو : از پول حلال یا حروم ؟

قلیچ : از هر کدومش . می سی تو بد می گذره ؟

منیرو : (در وسط در ایستاده) می خوام بدتر از ای بشه ؟ می توای بندر چی مونده ؟

یکی یکی مردم ای بندر فراری دادی و سی خود قدرتی دُرس کردی .

(قیافه حق به جانب) می خوام بهمم وقتی به ای بندر اومدی چه داشتی ؟

با گول زدن به ای و او تو ای بندر صاحب همه چی شدی .

قلیچ : خُب زحمت کشیدم . شو روز نخوسیدم .

عبدو : چه زحمتی . مٹ خوره افتادی تو ای بندر . (مکث) با وجودیکه

کوچیک بیدم اما خوب یادمه

(نور عوض می شود پلی بک - کدخدا بینا)

ناخدا : کمکم کن قلیچ

قلیچ : ها ... ناخدا ... چی شده ؟

ناخدا : زنم ، زنم مریضه ، داره از دَسَم می ره .

قلیچ : خُب خدا شفارش بده

ناخدا : پول ... یه مقدار پول می خوام .

قلیچ : ولی .. فعلاً که دَسَم خالیه

ناخدا : تلافی میکنم قلیچ

قلیچ : گفتم دستم خالیه

ناخدا : تا دیروز که خوب نون نمک می خوردی

قلیچ : می حرف حالیت نی ؟ برو دعا کن خوب میشه .

ناخدا : او داره میمیره . خدا خوش نیما . یه کاری کن قلیچ

قلیچ : (در فکر) یه کاری می تونم سیت کنم

ناخدا : ها ... بگو . هر کاری باشه میکنم

قلیچ : می تونم سهم لنجتو بخرم . البته مالیم نی . ولی خُب کارت راه می افته .

ناخدا : قلیچ مو میگم زنم داره از دَسَم می ره تو ، تو فکر خریدن لنجمی .

قلیچ : (عصبی) ای مردم هر کاری سیشون کنی آخرش نمکدون می شکنن .

اصلاً مو هیچ کاری از دستم بر نیما .

(نور عوض می شود و همان صحنه اول)

منیرو : ای همون موقع دَس بوم رد نکرده بیدی ما یتیم نمی شدیم

قلیچ : خوبه والا . خوبه والا . کم کم دارم بدهکارم می شم . مو ای حرفا سرم

نمیشه

عبدو : می خواد سرت بشه می خواد نشه . می بینی که داریم تورامون آماده

می کنیم . سوا ای خدا بخواد می زنیم به دریا

قلیچ : اون دریا که فعلاً تو قُرق منه .

عبدو : صاحب ای دریا خدان . تو چه کاره ای

قلیچ : خیلی داری بلبل زبونی می کنی عبدو . می تو کی که مقابل مُو شاخه شونه می کشی ؟

عبدو : مو عبدوم بچه ناخدا عباس ، بچه ای بندر

قلیچ : (عصبی) هر سگی می خوای باش

(عبدو می خواهد حمله کند که ناخدا جلوش می گیرد)

قلیچ : حالا می بینی سزای ای کله شقیتو

ناخدا : (رو به قلیچ) ولش کن عبدو جوونه . تو هم خوب احترام موهای سفیدم نگه داشتی . تف. شرمِت بیاد .

قلیچ : نه ناخدا عبدو خوب مو دماغم شده

عبدو : حرمت خود نگهدار قلیچ . حیف که پات تو خونمونه والا نشونت می دادم

قلیچ : بله دیه .. بله دیه ... نون گندم شکم پولادی می خواد خوب هار شدی عبدو

منیرو : ای مال مردمو خورده باشی حرفیه . مال مردم خورده که آدمو هار میکنه .

قلیچ : ایسو دیه زن و مردی شیر شدین . تو ای بندر کسی نبیده که جلوم قد علم کنه . مو اون گردن کلفتاشو از پا در آوردم شما که چیزی نیسین . میدم تا سرتون زیر او کنن

عبدو : می نکردی می همی دیروز نبی که خالو خدا بیامرزم .

(نور خاموش و روشن می شود زیر نور قرمز آدمهای قلیچ مردی را زیر تور

ماهگیری انداخته قلیچ با تازیانه بر او می کوبد و قهقهه خنده سر می دهند سپش بر می

گردد

(به صحنه اصلی)

قلیچ : اهوم . پس تو اومدی انتقام خالوتو بگیری . اصلاً او تو دریا غرق شد و مُرد به مو چه مربوطه ؟

عبدو : (رو به تماشاگران) آهای بندریا خوب گوش کنین همه شما سراغ دارین که خالو مو چطور تو دریا غرق شد و مُرد اونم به نامردی .

قلیچ : اومدی ای نصف شو معرکه راه انداختی .

عبدو : ای تویی که پا گذاشتی تو خونه مردم و ای نصف شو عربده می کشی

قلیچ : ناخدا بهتون گفته باشم دریا بی دریا

عبدو : صاحب ای دریا خدان . تو چکاره ای ؟

ناخدا : ما روزیمون از ای دریا قلیچ . ای به دریا نریم از گشنگی می میریم .

عبدو : بــــوا..

قلیچ : ای دیه به مو مربوط نی . ای می خواین از گشنگی نمیرین میتونین از بندر گورتون گم کنین .

منیرو : ها .. چشات پیش خونه و زنگیمونه . کور خوندی . خوشو ببینی

عبدو : قلیچ ، سحری با ای بلمم سینه موج ها می شکافم و می زنم به دریا .

خواستی تو وسط دریا منتظرتم

قلیچ : (خشمگین پا بر زمین می کوبد) خُب ناخدا هر چه دیدی به چیش خود

دیدی

(قلیچ خارج می شود و همراه با خارج شدنش صدای پارس سگی بگوش می رسد)

عبدو : چخ ... چخا

ناخدا : عبدو از خر شیطون بیو دومن . یکی نمیگه که تو چه کاره ای ؟

عبدو : بُوا مُو بچه ای بندرم . قلیچ کیه یه غربتی . ما همی دریا داریم . ای دریا هم

ازمون بگیرن می دونی یعنی چه ؟ یعنی الفاتحه

ناخدا : حرفامو گوش کن عبدو دریا طیفونی . بزار آروم بگیره .

عبدو : ها .. ای دریا طیفونی باشه و دل بهش بدی مَرَدی .

ناخدا : آخه اوضاع بد جوریه . نمیشه به دریا زد

عبدو : آخرش یکی باید دل به دریا بده که مُو میدم

ناخدا : معلومه دیونه شدی عبدو

عبدو : ای عاقل بیدیم که وضعمون ای طور نبی . خالو خدا بیامرزم هم تَنش به

همی دریای طیفونی داد .

ناخدا : او خدا بیامرز آخر و عاقبتش چی شد ؟ سر نوشت به روزی افتاد که تو

می خوای بری .

عبدو : خودش رفت ولی نومش تا قیامت باقیه

(صدای شروه از بیرون)

هوا آروم و قلیون چاغن امشو ستاره ری سرم براقن امشو

چراغی بیخ بندرگشته پیدا سی بندرگه دلم مشتاقن امشو

ناخدا : گوش بگیر عبدوای گوش نگیری سرنوشتت یا مثل اینه یا مثل خالوت .

همی چند سال پیش بی که آدمای قلیچ با لنگر زدن تو سرش و از او موقع

دیوونه شد و شو تو کوچه ها قدم می زنه و می خونه سی خودش

دلا ای ناخدا بیدم چه می شد رفیق جاشوا بیدم چه می شد

دم صبح تو هوای گرگ میشی ری دریا با شراع بیدم چه می شد

ناخدا : (با ناراحتی) بعد از اون مادر خدا بیامرزتون همش تو ای فکر بیدم

کاری کنم که احساس یتیمی نکنین . هنوز که هنوز داغ اون خدایامرز

رو دلمه عبدو تو هم می خوای داغتو رو دلم بزاری ؟

عبدو : بُوا داغ خیلی چیا رو دلمون مونده فقط داغ مُنه که عذابت میده ؟

ناخدا : بیو دَس بردار عبدو . هر جوونی به سن و سال تو بفکر سر و سامون دادن

به زندگیشه . تو باید تو فکر عروسیت باشی . خیلی دلم می خواد دامادیتو

ببینم .

(بیت می خواند)

هر چه دارم سی تو دارم تو عزیز خونمی

برگلالت گل بریزم تو گل یک دونمی

ناخدا : ساحل دختر خوبیه

منیرو : (از میان پنجره) ای چند روز خیلی سراغت می گرفت

عبدو : او باید صبر کنه . فعلاً ای دریا دلمو برده . ایسو تموم فکرم آزادی دریان .

وقت عروسی هم می رسه .

ناخدا : نه بواجون وقتی ببینه از تو خبری نی . دیونه که نی به پات بشینه .

عبدو : ساحل ، ساحل منه ، ساحل همیشه با دریان

(نور کم کم رو به خاموشی و مجدداً روشن می شود عبدو در حال

جمع آوری تور ماهیگیری است)

ناخدا : بچه دس از لج بازی بردار (تور را از دست عبدو می گیرد)

عبدو : نه بوا لج بازی نی مٹ همیشه می رم دریا

ناخدا : تَش بپا نکن عبدو . بذار او از آسیو بیفته . خُم می رم در خونه مرگشتش تا

بزارت بری دریا

عبدو : می دریا ما اینان که می خوای بری در خونشونشون اجازه بگیری صاحب

ای دریا خدان ، اینا سگ کین ؟ (به حالت رویایی) مُو یادمه از اون موقع که

ده دوازده ساله بیدم تا ایسو تو عزاداری امام حسین دمام زدم (رو به پدر)

می دونی بوا ای دمام زدن یعنی چه ؟

(صدای سنج و دمام از بیرون که کم کم اوج می گیرد عبدو با همان حالت

ادای دمام زدن را در می آورد تا جایی که از حال می رود گروه فرم وارد صحنه

شده و با خواندن شعر های محلی بیو بریم دریا - به عبدو توان و انرژی

می دهند عبدو کم کم بلند شده و می ایستد)

عبدو : سی کن دریا چه آرومه . نه موجی نه بادی . ماهیای قباد ، سرخو ، حمور ،

حلو دارن آواز می خونن . دارن مونو صدا می زنن . مو میام . مو عاشق

دریام . دریا خونه مونه . مو تو ای بندر دنیا اومدم با همی وضع ساختم . او

شور می خوریم ولی وطنمو ول نمیکنیم بریم تو یه مشه اجنبی . اونجا

آدم خوار و کور میشه وطن مو اینجان وطن که ول بشه ویرون میشه

آشیونه جغد و لاشخور ها میشه مُو می مونم مُو بچه دریام

(در بین صحبت های عبدو ناخدا هم به حالت رویایی وارد شده حرکت

می کند به جلو سن)

ناخدا : ای جوونی یادت بخیر . کجا رفت او بندر آباد . تو قهوه خونه بندر جاشوا

دور هم جمع می شدن از دریا و اور او حرف می زدن هیاهوی مردم بندر

که بانگ می زدن های ناخدا سفر بخیر ایشالله تورت پر باشه صدای

شالوها . هی هی وقتی از دریا بر می گشتی گونی های پر ماهی

نمی تونستی از لنجت خارج کنی . ای بسوزی روزگار کجا رفتن او
سالها . کجا رفتن اون شالوها

منیرو : اوقتا که شالوها می خواندند گذشت او موقع دریا آزادی بی . دیه شالوها از
اینجا بدشون میاد . (رو به پدر) بُوا می فهمی امروز به جای صدای شالوها
چه شنیدم ؟ زوزه شغال

ناخدا و عبدو : زوزه شغال

(صدای زوزه شغال - ناخدا و عبدو و منیرو جلو سن فیکس می شوند
مردان قلیچ یک نفر را زیر تور دارند و قلیچ با تازیانه بر او می زند عبدو
احساس درد می کند با یک دور در صحنه خارج می شود)

عبدو : دیه وقتشه باید برم (تور ها را برمی دارد)

ناخدا : عبدو صداش بد یمنه نفیرش بوی مرگ می ده . با رفتن تو دردی دوا نمیشه

عبدو : ای دریا درمون تموم دردامونه . بیخودی نی ازمون گرفتنش

ناخدا : آخه تو تنهایی چه میتونی کنی ؟

عبدو : بوا خدا با مانه . موتنمه میدم به دریا . تنمه بلم می کنم و با دسام پارو می زنم

منیرو : کُوکا منم میخوام پیام . مونم دلمو می دم به دریا . مُو نمی تونم چشم به
دریا انتظارت بکشم .

عبدو : از او دریا نمی ترسی ؟ دریا خشنن ، بمبکا می خورنت

منیرو : رو تمنون زخم هزارون بمبکه . دندونای او قلدرای از بمبک تیز تره ؟

عبدو : پس تو هم دلت پیش منه . ولی باید همینجا بمونی . غصه نخور منیرو

بالاخره آزادش میکنیم . منم بر می گردم . به ساحلم بگو می دونم چیش

انتظارمی . وقتی ببینم چیش انتظاری دارم زودتر برمی گردم .

ناخدا : (با خودش صحبت می کند) درسه مو یه ناخدای که تو زندگی شکست

خوردم . بعد از زن خدا بیمارزم ، غرق شدن لنجم ، مرگ خالو و نهایتاً از

دَس دادن چشام . خُب تقدیر ای بی . ولی ایسو نباید دَس رو دَس بذارم تا

با خوار کوری بمیرم (رو به عبدو) بوا عبدو اون دعای مادر خدا بیمارزت

را برات پیدا کنم با خود ببری از خطر نجات پیدا می کنی .

(از صحنه خارج می شود)

منیرو : ای ساحل سراغتو گرفت چه جوابش بدم ؟

عبدو : اگه مُو دریام ساحلمو چشم انتظار نمی دارم .

صدای ساحل : (از بیرون) مُو هم اگه ساحلم فقط ساحل تونم و با بقیه دریا ها

غریبم .

عبدو : چیش انتظارم باش

صدای ساحل : مُو هم می خوام پیام

عبدو : نه وقتی ببینم چیش انتظاری دارم زودتر برمی گردم .

صدای ساحل : کنار همی دریا چیش انتظارتم

عبدو : مُو هم ساحلمه چیش انتظار نمی دارم

(عبدو در جلو ایستاده و حالت پارو زدن قایق را بازی می کند . گروه فرم

با خواندن شعر های محلی به طور موزون وارد صحنه شده و با یک دور

زدن در صحنه دو قسمت شده و شکل قایق را پشت سر عبدو درست

کرده و با عبدو هماهنگ می شوند)

قلیچ : (از بیرون) کجا می ری عبدو ؟

عبدو : (بی تفاوت پارو می زند)

قلیچ : گفتم کجا می ری عبدو ؟

عبدو : می رم دریا ماهیگیری

قلیچ : غلط میکنی تو اجازه نداری

عبدو : دریا عشق منه . مو بچه دریام

قلیچ : ای دریا تو قُرق منه . کسی بدون مجوز من حق نداره به دریا بره

عبدو : اجازه ما دَس خدان . تو چکاره ای ؟

قلیچ : گفتم برگرد بیخودی خودت به کشتن نده

(خواندن جاشوا پشت سر عبدو اوج گرفته و نور کم کم خاموش و سپس

روشن می شود ناخدا و منیرو کنار ساحل انتظار عبدو می کشند)

منیرو : بُوا دلم بد طوری شور میزنه .

ناخدا : هیچی نی

منیرو : بُوا . هوا طیفونی . دریا بد طوری وحشی شده . از ای طیفون

می ترسم . نکنه بلایی سر عبدو بیاد

ناخدا : بی تابی نکن دختر . فانوسِ بالا بگیر چیش رو او باشه هیچی نگو تا

گوشم رو دریا باشه .

منیرو : بُوا چشم خسته شد و چیزی ندیدم

ناخدا : منیرو ، خوب گوش کن انگار صدایی میاد

منیرو : (بیشتر دقت می کند) صدای موج ها نمی دارن چیزی بشنوم . داری

هذیون میگی بوا .

ناخدا : نه یه عمر رو دریا بیدم گوشم با ای صدا ها آشناس . خوب دقت کن

منیرو : (متوجه چیزی می شود) بُوا ؟

ناخدا : ها .. گفتم گوشم خطا نمی کنه . پیداش شد .

منیرو : یه چیزای پیدان ولی موج ها نمی دارن دُرس بینم کیه .

ناخدا : فانوس را بالا بگیر و علامت بده حتماً خودش

منیرو : عبدو !!!

ناخدا : خدا را شکر

منیرو : عبدو اما نمیدونم سی چه ایطوری شده

ناخدا : چطوری ؟

منیرو : (جیغ می کشد) یا امام حسین

(عبدو خسته و نالان زخمی با چهره های خونین و دستانش پر از ماهی های بزرگ از وسط تماشاگران وارد صحنه می شود)

پایان

بهمن ماه ۱۳۷۷ - بوشهر